

بر در آستان چنین - من همه شب که خفته ام

بر دهنم نواله کو - در شکم استخوان کجاست

یافته نظا میا - خوشدلی از جهان بسی

عاقبتت چو رفتن است - نوشته آن جهان کجاست

(غزل)

شب نیست کز غمت دل مسکین کباب نیست رحمی بکن که طاقت چندین عتاب نیست

من چون کان زهجر و دو چشمت بخون من تیری خطانمی کند انهم صواب نیست

کرده سؤ الها بامید از زبان تو معذوری ای نگار که جای جواب نیست

اب سرم ز فرقت روی تو خون شده است چون بیکرم بکوهه خون است اب نیست

گفتی نظا میا ز غمت عافیت دهاد دلشاد میزیم که دعا مستجاب نیست

[ غزل ]

جو بجزو محنتم از آن رخ گندم گونست که همه شب رخ چون کام از آن بر خون است

دانه گندم او سنبل بر آرد و بارشانی که ترین خوشه او منبله کردون است

من نه خوردم بر از او صبر از او گندم خوردم رخ او چشم زهی بیرون است

از تر از روی دو نلفش چو جوی مشک خرم گندمی خواهم و افزون که سخن موزون است

من چو گندم شده ام از غم او دل بدو نیمم و این غم او رانه یگمی جو که نظا می چون است

## شرح حال متنبی

بقیه از شماره قبل

سیف الدوله را فوق العاده پسند خاطر افتاد و جوائز سنیه بساو عطا کرد

و او را از همکنان بخود نزدیکتر ساخت و معلمین  
اسب سواری و جنگجویی برای او معین نمود که او را آداب  
فروسیت و جنگجویی بیاموزند و پس از آن همه وقت متنبی  
را در جنگها ملازم خود مینمود حتی در جنگ عشار در بلاد  
روم متنبی ملازمت داشت و در این جنگ تمام لشکر سیف الدوله  
قتیل و اسیر شدند فقط خود سیف الدوله بشجاعت بی نظیری که  
از خود بروز داد با شش نفر لشکر خصم را شکافته سلامت  
رستند و از جمله شش نفر یکی متنبی بود باری چنان که  
مورخین ذکر کرده اند آستان آل حمدان محل توجه و  
مرکز اجتماع شعراء و دانشمندان بوده و از اطراف ممالک  
اسلامی حتی اندلس (اسپانیا) بانجا هجوم می آوردند خصوصا  
در گاه سیف الدوله که بقول نعیمی مشهور سیادت و  
واسطه قلادت آنهاست بقسمی مرکز شعرا و ادبا بود  
که بعد از آستان عده از خلفا در دربار هدیچیک از ملوک  
چنین اجتماعی دست نداده از جمله مری رفا که از جمله  
شعرای معروف آن عصر است بدرگاه سیف الدوله آمد و قصیده  
را که در آن میگوید  
انی را یتکجالسأ فی مجلس قعد الملوک به لدیک وقاموا

فكانك الدهر المحيط لديهم و كأنهم من حولك الايام  
انشاد کرد بعد از سه روز متنبی قصیده قافیه خود را که  
مطلع ان این است تقدیم نمود .

ایدری الربع ای دم اراقا وای قلوب هذا الרכب شاقا  
سری بعد از شنیدن این قصیده گفت و الله این است ان  
معانی که متقدمون بر ان ظفر نیافتند و از شدت حسد به تب  
کرفتار و پس از سه روز فوت شد و از جمله قصاید نامی ابی الطیب  
در مدح سیف الدوله قصیده ایست که مطلع ان این است .

علی قدر اهل العزم تاتی العزائم و تاتی علی قدر الکرام المکارم  
کویند وقتی متنبی این قصیده را در کرت ثانیه برای  
سیف الدوله میخواند سیف الدوله گفت ما را بدو شعر از این  
قصیده انتقادی است <sup>پروشمان</sup> <sup>علو قسطنطنیه</sup> <sup>و کما</sup> <sup>بدو شعر</sup> از قصیده معروفه  
امرؤ القیس انتقاد کرده اند <sup>کما</sup> <sup>میگوید</sup> <sup>متنبی</sup>

کافی لم اربح جوادا للذة ولم اتبطن کاعباً ذات خلخال  
ولم اسبا الزق الردی ولم اتل لרכبی کری کرۃ بعد اجفال  
من نیز بدو شعر تو که می گوئی .

وقفت و ما فی الموت شک لواقف کانک فی جنن الردی و هونائم  
تمرویک الابطال کلمی هزیمة و وجهک وضاح و نغزک باسم  
انتقاد کرده ام گفته اند سزاوار بود امرؤ القیس بگوید .

کائی لم اركب جواد اولم اقل      لحيي كروي كره بعد اجفال  
 ولم اسبا النزق الردى للذة      ولم اتبطن كاعبا ذات خلخال  
 تا دو شطر هر يك از دو بيت با يكديگر متناسب باشد و  
 همچنين تو نیز برای تناسب شطرين ميبايست چنين گفته باشی .  
 وقت و مافی الموت شك لو وقف      و وجهك وضاح و نغرك باسم  
 تبرك الابطال كلمى هنر يمتة      كانك في جنن الردى وهو نائم  
 متنبی گفت اگر صحيح گفته انكه انتقاد کرده بامرئى القيس  
 در حالی كه امر و القيس از من اعلم است به شعر هم او خطا  
 کرده هم من ولى اقاى من ميداند كه بر از كه فروشده پارچه  
 است بقدر بافنده از ان اطلاع ندارد بر از همان ظاهر پارچه را  
 مى بيند و بافنده از تار و پود ان آكلا است كه ان را از حالت  
 پنبه به پارچه انتقال داده امر و القيس در اين دو شعر لذت  
 معاشرت نساء را خواسته با لذت سواري برای خيبد قرين كند و همچنين  
 سماحت خريد شراب را برای ميهمانان قرين سازد با شجاعت  
 در مقاتله دشمنان و من چون در صدر بيت ذكر موت كردم  
 تابع در آوردم آنرا بذكر روي برای مجانست و نظر باينكه  
 صورت مجروح و منهزم حتماً عبوس و چشم او كريان است  
 گفتم صورت تو بشاش و دهان تو خندان است تا اينكه در معنى  
 مابين اضداد جمع کرده باشم سيف الدوله را خوش آمد و باضددينار  
 اورا صله داد و همچنين از قسايد عاليه متنبی در مدح سيف الدوله

قصیده ایست که در غزاه خورشنه گفته و بعقیده نویسنده این قصیده از بهترین قصاید متنبی در مدح سیف الدوله است و برای نمونه چند شعر از آن ذکر می کنم پس از تشبیحات در موقع تخلص بمدح می گوید .

فلم منهم الدعوى و منى القصايد	خليلي اني لا اري غير شاعر
ولكن سيف الدوله اليوم واحد	فلا تعجبا ان السيوف كثيرة
ومن عادة الاحسان والصفح عامد	له من كريم الطبع في الحرب منتض
تيقنت ان الدهر للناس ناقد	و لما رأيت الناس دون محله
رقا بهر الا وسيمان جامد	اخو غزوات ما نغب سيوفه
مصائب قوم عند قوم فوايد	بذا قضت الايام ما بين اهلها

تا اینجا میگوید :

و ان دما اجرته بك فاخر  
 نهبت من الاعمار مالو حويته  
 و ان فؤادا زعتما لك حامد  
 و انت لواء الدين و الله عاقد  
 و ان لامني فيك السهي و الفراقد  
 و ليس لان العيش بارد  
 و ان دما اجرته بك فاخر  
 نهبت من الاعمار مالو حويته  
 و انت لواء الدين و الله عاقد  
 و ان لامني فيك السهي و الفراقد  
 و ليس لان العيش بارد

هر چند این اشعار تماماً دارای کمال فصاحت و بلاغت و حسن تخلص ان مورد مثل و اکثر اشعار این قصیده از امثال سایر است که برای هر يك رساله میتوان نوشت ولی ما فقط در يك بيت از ان سخن میرانیم که میگوید :

نہبت من الاعمار مالو حویته      لهشت الدینا بانک خالد  
 در این شعر صنعتی از صنایع بدیعی را بکار برده که آنرا  
 استنباع می نامند و بعضی نیز آن را موجه و مضاعف و تعلیق خوانده  
 اند و این صنعت از اشرف صنایع بدیعی است و آن این است که  
 مدح کند یا هجو گوید بوضعی که از آن وصف دیگری حاصل  
 شود یا مدح یا ذم و امثله این صنعت خیلی نادر است چنانکه اکثر  
 بد بعین مثل را بهمین شعر متنبی اکتفا کرده اند و مثل دیگری  
 بیان نموده اند برای توضیح و مطلب لازم است گفته شود که  
 در این شعر متنبی می گوید بقدری از عمر دشمنان را ربودی  
 که هر گاه این عمرها را برای خود ضبط کنی تو در دنیا  
 مغلد خواهی ماند و بواسطه خلود تو در دنیا باید دنیا را تنهت  
 گفت پس خلود تو اسباب سعادت دنیا میشود و باینواسطه استحقاق  
 تنهت بهم میرساند پس در ضمن اینکه ممدوح را بصفات شجاعت وصف  
 میکند دنیا را بخلود او قابل تنهت میدانند که مدح دیگری است  
 و علی بن عیسی ربعی میگوید دو مدح دیگر هم در ضمن این شعر  
 مندرج است اول اینکه ممدوح نهب اعمار میکند نه اموال یعنی  
 چنانست که ابو تام طائی در مدح معتصم عباسی و فتح  
 عمورینا گفته .

ان الاسود اسود الغاب همتها      یوم الکریمه فی المسلوب لالسلب (۸)

دویم اینکه ممدوح ظالم در قتال نیست بلکه قتل را برای اصلاح دنیا مینماید والا دنیا بخلود او تهنیت گفته نمیشد و دیگری از ربی چهار مدح روایت کرده اول اینستکه نهب اعمار میکند نه اموال دویم اینکه قتلی باندازه زیاد است که اگر اعمار آنان را بمیراث ضبط کند مخلد در دنیا خواهد ماند سیم اینکه خلود او را صلاح در دنیا میداند که دنیا را بان تهنیت میگوید چهارم اینکه در قتل ظالم نیست بلکه مقاتله را برای صلاح دنیا مینماید والا دنیا بخلود او تهنیت گفته نمیشد و نیز از قصاید عالیه متنبی در مدح سیرف الدوله قصیده است که مطلع آن این است .

ابن اوس طائی شمرده شده و تفصیل آن اینست که در سنه ۲۲۳ هنگامی که معتصم بتدمیر بابک خرم دین همت کماشت بابک برای اینکه معتصم را بچنگ دیگری مشغول سازد پادشاه روم که مورخین عرب اسم او را نوفیل ذکر کرده اند و بعضی نوفل ابن میخائیل گفته اند نوشت که معتصم تمامی لشکر خود را حتی خیاط و طباخ ( که مراد او جعفر ابن دینار و اتباخ بود ) بحرب من فرستاده و برای او احدی باقی نمانده هرگاه موقع را برای حمله ببلاذ او مغتنم شماری بجاست پادشاه روم با صد هزار نفر ببلاذ اسلام هجوم آورده و بصره را متصرف شد و درباره مسلمین انجاز قتل چیزی دریغ نداشت و همچنین ملطیه و سایر بلاد حوالی را متصرف شد و مردان مسلمین را بقتل رسانید و زنان را اسیر ساخت تا اینکه

لكل امرئى من دهره ماتعودا وعادات سيف الدوله الطعن فى العدي  
 كویند این قصیده را در میدان برای سیف الدوله انشاد کرد  
 پس از اینکه سیف الدوله بسرای معاودت نمود از را استعاده کرد  
 متنبی بنا بر عادت خود نشسته شروع کرد بخواندن یکی از حصار  
 گفت جمعیت زیاد است و صدای متنبی همه نمیرسد بهتر این است  
 ایستاده انشاد کند که همگی بشنوند متنبی گفت ایا مطلع قصیده  
 را نشنیدی که میگوید .

خبر این واقعه بمعتصم رسید و همچنین به او آنها کردند که زنی هاشمیه  
 که در دست رومیان گرفتار بود فریاد میزد و معتصما معتصم پس  
 از شنیدن این خبر گفت لیلیک لیلیک ( در بعضی تواریخ مزیدی  
 نیز بر این خبر که جمهور مورخین نوشته اند علاوه شده و آن  
 این است که قاید رومیان پس از اینکه استغاثه هاشمیه را شنید بطور  
 تمسخر گفت اسوده باش که معتصم بر اسب ابلق نشسته می آید  
 و تورا از دست من مستخاص میسازد و معتصم پس از شنیدن این  
 خبر شربت را که از شربت دار خواسته بود نوشید و شربت  
 دار گفت نگاهدار تا موقع برسد و امر داد که از لشکران او هر کس  
 اسب ابلق دارد مرا همراهی کند و با این حال عده لشکر او را



لكل امرئى من دهره ما تعودا

یعنی من معتاد شده ام نشسته مدح بخوانم و تغییر آن ممکن نیست و آن جواب از بهترین اجوبه شمرده شده ( کویا این شطرا متنبی از مثل معروف عرب بر داشته که گفته اند العاد طبیعتاً خامستاً و عوام بغلط طبیعتاً ثانیه میگویند ) باری طین نکته نیز نگفته نماند که اشعار متنبی در مدح سیف الدوله هر چند بمصدق

باختلاف کمتر از هشتاد هزار نوشته اند ) و همان ساعت حرکت کرد و در کنار دجله لشکرگاه ساخت و این امر در دویم جمادی الاولی ۲۲۳ بود و بدوا جمعی را بمدد اهل زبطره فرستاد و خود تحقیق کرد که کدام يك از شهر های روم در نزد اهالی عظیم تر و مهم تر است گفتند عموریه از همه اهم تر است و در عصر اسلام هرگز مورد حمله واقع نگردیده پس فتح عموریه را وجهه همت قرار داد در اینحال عدّه از منجمین باو اعلام کردند که ساعت برای مسافرت میمون نیست و در اینوقت اگر حرکت کند برای خود او و لشکر بیم هلاکت است اعتنائی باین امر نکرده بلا تاخیر حرکت کرد باری بنحوی که مفصلا در تاریخ مسطور است در هوای سرد زمستان خود را بعموریه رسانید و انجارا فتح کرد و

احسنها اكد بها حاوي اغر اقانى ميباشد ولي اكثر مدايح او بجا و بموقع اتفاق افتاده چه سيف الدوله در شجاعت و فروسيث و تهوز بي نظير و در علم و ادب و دانش پيماند بوده از جمله اشعار او كه از امثله تدبيح است ( هر چند هيچيك از علماي بديع ان را در باب تدبيح ذكر نكرده اند ) و ظاهرا قوس و قزح را كسي بهتر از اين تشبيه و وصف نكرده باشد اين است

از طرفي افشين از سمت ارمنستان حمله برد و شهر هائي را بتسخير در آورد و اكثر اسرا را نجات دادند در اين هنگام است كه ابوتمام طائي كه خود در اين سفر ملتزم ركاب معتصم بود اين قصيده را گفته و در مطالع ان باحكام منجمان اشاره ميكد كه ميگويد .

السيف اصدق انباء من الكتب <sup>مشگاه علوم انساني و مطالعات فرهنگي</sup> في حذاه الجدين الجد واللعب  
بيض الصفايح لاسود الصحائف <sup>رتبه جامع علوم انساني</sup> في شونهن جلاء الشك و الريب  
العلم في شهب الارماح لامعة بين الخميسين لافي السبعة الشهب

و مينظور تعريض بمنجمان ميكد ميگويد .

فتح تفتح ابواب السماء له و نبرز الارض في اثوابها القشب  
فتح الفتوح تعالى ان يحيط به نظم من الشعرا و شر من الخطب  
تدبير معتصم بالله منتقم لله مرتعب في الله مر تقب

وساق بصبح المصبوح دعوته  
 فقام وفي اجفانه سنه الغمض  
 يطوف بكاسات العقار كأنجم  
 بماين منفض عليها و منفض  
 يطرزها قوس العقابا صفر  
 علي احمر في اخضر تحت مبيض  
 كاذيال خود اقبلت في غلائل  
 و صبغته والبعض اقصر من بعض  
 و از جمله قصاید عالیہ متنبی در مدح سیف الدوله قصیده ایست  
 که مطلع ان این است .

اجاب دمعی ومالداعی سوي طلل  
 دعی فلباه قبل الרכب والابل  
 گویند سیف الدوله نسخه این قصیده را گرفته تحت مطالعه  
 در آورد تا باین شعر رسید که میگوید .

رمي بك الله برجیها فهد مهما  
 ولورمي بك غير الله لم يصب  
 و نظیر این حکایت است آنچه در شرح حال سلطان محمود  
 سبکتگین غزنوی ز رسته اند که هنگامی که اراده جنگ و مسافرت  
 خوارزم را داشت منجمین اختیار ساعت حرکت اورادر انوقت نحس  
 میدانستند او اعتنائی باین امر نکرده حرکت کرده فاتح شد و  
 عصری ملث الشعرا باین امر اشاره میکنند در قصیده که در  
 فتح خوارزم میگوید که مطلع ان این است .

چنین کنند بزرگان چه کرد باید کار  
 چنین نماید شمشیر خسروان اثار  
 بتیغ شاه نکر نامه گذشته بخوان  
 که راست گوی تراز نامه تیغ او صدبار  
 نهرنمای بکار ایدش نه اختر کبر  
 نه فال گوی بکار ایدش نه فال گذار

اقل انل اقطع احمد عل سلاعد زدهش بش تفضلادن سرصل (۱)  
 در زیر ( اقل ) نوشت ( قد اقلناك ) و در زیر ( انل ) نوشت  
 بقدریکه میل و ارزویت بود دراهم بسوی تو حمل میشود در تحت  
 ( اقطع ) نوشت فلان ده را که در ب دروازه حلب واقع است باقطع  
 تو مقرر داشتیم در زیر ( احمد ) نوشت فلان مادیان را برای  
 تو می آورند در زیر ( عل و سل ) نوشت بجا آوردیم در زیر  
 ( اعد ) نوشت اعاده دادیم تو را بحالت اولیه ات از قمر و منزلت  
 در زیر ( زد ) نوشت فلان مبلغ زیاد کردیم . در تحت تفضل  
 بجا آوردیم و در ذیل ( ادن ) نوشت مسرور ساختیم تو را و  
 ابو الفتح از متنبی روایت کرده که مراد من از ( سر ) امر از  
 تسریه بود و کنیزکی بمن عنایت کرد و در زیر ( صل ) نوشت  
 بجا آوردیم .

باری متنبی تقریباً هشت سال نذر مطالعات فریفتنیف الدوله در کمال

احترام و تقرب گذرانید پنهان جامع علوم انسانی

( ۱ ) در این شعر صنعت تقویف است و تقویف  
 از بردمفوف مشتق شده که بر دی را که خطوط سفید طوال  
 مخالف با سایر الوان در آن است مفوف می گفته اند و در اصطلاح  
 بدیعین ( مفوف ) عبارت است از این که شاعر در شعر خود  
 معانی زیادی از غزل یا ممدح یا مطالب دیگر از اغراض خو در  
 در کلمات و جمل کوتاه که از یکدیگر جدا باشند بیاورد و هر قدر

ولی کم طول مدت معاشرت باعث ملالت خاطر طرفین گردید  
 و با الاخره کدورتی حاصل شد برای این کدورت سببی که اکثر  
 مورخین ذکر کرده اند این است که روزی در محضر سیف الدله  
 مابین ابن خالویه نحوی و متنبی در سر لغتی مشاجره واقع شد متنبی  
 در علم لغت سرآمدها روزگار بود بقسمی که ابوعلی فارسی که  
 از اساتید علم نحو و لغت و صاحب ایضاح و تکمله است میگوید  
 روزی از او پرسیدم جمع بر وزن فعلی چند است بفوریت جواب  
 داد دو جمع بر این وزن در لغت عرب آمده .

جمله کوتاه تر باشد نیکوتر شمرده میشود مانند شعرمتنبی و مانند  
 شعر ( دیک الجن ) حصی که میگوید .

احل وامرر وضرواقع ولن واخ... شن ورش و ابرو انتدب للمعالي  
 و بدانکه ابن حجة حموی را در تعریف تفویف سهوی  
 حاصل شده چنانکه <sup>شکاکه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی</sup> میگوید تفویف در اصطلاح ائیان  
 متکلم است بمعانی <sup>رتال جامع علوم انسانی</sup> شتی هر فنی در جمله منفصله از جمله  
 دیگر با تساوی جمل در وزن و فخر المتأخرین علی صدر الدین  
 شیرازی معروف بسید علیخان نیز در انوار الربیع عین عبارت ابن  
 حجة را در تعریف تفویف ذکر فرموده بدون اینکه این دوعلاوه  
 بزرگ دقت کنند که امثالی که خودشان برای تفویف ذکر می  
 کنند دارای جمل متساویه نیست حتی اینکه شعر بدیعه سید  
 علیخان جمل متساویه را حائز نیست بلکه جمل در اوزان با

وان (حجلی) و ظربی است (حجلی جمع حجل است که کبک باشد و معرب ان قبج است و ظربی جمع ظربان بر وزن قطران که چرنده است کوچک و بدبو) شیخ ابوعلی گفته سه شب تمام کتب لغت را جستجو و تفتیش کردم که نالشی برای این دو جمع پیدا کنم نتوانستم. باری در هنگام مشاجره ابن خالویه کلیدی از حیب بیرون آورد که متنبی را بان بزند متنبی متغیر شده گفت

یکدیگر مختلفند و ان این است .

احسن اساطن حققادن اقص اطل حك وش فوف ابن اخف ارتحل اقم

لازم نیست شرح داده شود که حك داراي يك حررت با ارتحل که دارای سه حرکت است هم وزن نمی باشد پس تعریف صحیح است که فاضل تفتزانی در ذیل (نشابه الاطراف) و تناسب الاطراف) آورده که میگوید و اما آنچه را که بعضی تفویف نامیده اند از برد مفوف که مراد این است که آورده شود در کلام بمعانی متلائمه و جمله مستویة المقادیر یا متقاربه المقادیر مثل قول کسی که ابر را وصف میکند .

تسربل و شیان خزوز تطرزت مطار فاطر زامن من البرق کا التبر  
فوشی بلارقم و قش بلاید و دمع بلاعین و ضحك بلا نعر

و مثل قوك ديك الجن احل و امرر الخ . پس اول داخل در مراعات النظیر است زیرا که شاعر جمع کرده بین امور متناسبه و ثانی داخل در طباق است زیرا که جمع کرده بین امور متقابله

وای بر تو گویا فراموش کرده‌ام، تو یک نفر عجمی بیش نیستی و اصل تو از خوزستان است تو را با لغت عرب چکار این خالویه باکلید بصورت متنبی زد بقسمی که خون از رخسار او جاری شد و سیف الدوله در این مشاجره و منازعه بکلی ساکت بود نه قولاً و نه فعلاً حمایتی از متنبی نکرد متنبی خشمناک از مجلس خارج شد و همین امر موجب افتراق گردید و در این موقع است که قصیده شکوائیه میمیه خود را که مطلع آن این است (واحر قلباه ممن قلبه شبر) گفته .

ولی بعضی دیگر نگاشته اند که ابوفراس حارث همدانی که عم زاده سیف الدوله و خود از شعرا و ادبای نامی است یا بعلت حسد یا علل دیگر همواره در نزد سیف الدوله از متنبی بدگویی میکرد (۱) روزی باو گفت تو همه ساله سه هزار دينار باین شخص میدهی .

(۱) علت حسد بعید است برای اینکه مقام ابوفراس در شاعری از متنبی کمتر نیست صاحب ابن عباد همیشه میگفت ابتدا شد شعر بپادشاه و پشیمانی که شادم بپادشاه و مولی داو امر و لقیس و ابوفراس بود و بقول تعالی *تقدوا شعر ابوفراس را نظیر عبدالله معتز عباسی که تشنیهات او بحیر العقول و مورد مثل و اول کسی است که در علم بدیع کتاب تصنیف کرده دانسته اند و ابوفراس را از ابن معتز شعر شمرده اند احترامات او نیز در نزد سیف الدوله بدرجه بود که هیچیک از امرای ال حمدان و عم زاد کان او را نبود و نوشته اند اینکه متنبی او را مدح نکرده برای هیت و اجلال او است نه از راه غفلت و بی اعتنائی*

برای کفتن سه قصیده و این همه کبر و ناز و مناعت او را تحمل  
 میکنی ممکن است دوست دینار را مابین بیست شاعر تقسیم و متفرق  
 سازی که هر يك اشعاری نیکوتر از اشعار او برای تو بیاورند .  
 این کلام در سیف الدوله اثر کرد پس از آن متنبی بر او وارد  
 شد و از حالت سیف الدوله استنباط بی مهری نمود پس انشاد کرد  
 الا مال سیف الدوله الیوم عاتبا فداه الودی امضی السیوف مضاربا  
 تا اینکه در قصیده میگوید :

و ان کان ذنبی کل ذنب اتینته محاذ الذنب کل الذنب من جاء تاأبا  
 سیف الدوله در هنگام انشاد متنبی سر بزیر افکنده بود و بر

خلاف عادت بسوی او نظر نمود متنبی در حال تعرض و تغیر  
 خارج شد در این وقت ابوفراس و عدده از شعراء بر او وارد شدند  
 و در حق متنبی از بدگویی فروگذار نکردند . متنبی چند  
 روزی دوری چپست پس از آن روزی کبر او وارد شد و انشاد کرد  
 و احمر قلباه ممن قلبه شهرم انسانی ومن بجسمی وحالی عنده سقم  
 مالی اکتب حباقد بری جسدی ویدعی حب سیف الدوله الامر  
 جماعتی از خواص سیف الدوله نظر باینکه از طرف سیف الدوله

مطلقاً توجیهی با او مشاهده نمودند تصمیم قتل او را کردند تا اینکه خواند .  
 یا اعدل الناس الا فی معاملتی فیک الحصام وانت الحضم والحکم  
 ( در بعضی نسخ کیف الحصام بنظر رسیده ) در این هنگام

ابوفراس گفت شعر دعبل را تغییر داده و بخود منتسب میسازد



انجا که میگوید :

ولست ارجو اتصافا فامنك ما ذرفت عيني وهو عاوانت الخضم والحكم

متنبی جوابی نداده و بانشاد خود مداوت داد تا اینکه خواند .

اعیذها نظرات منك صادقة ان تحسب الشحم فیمن شجوه ورم

ابوفراس دانست که باو تعرض میکند متغیرانه گفت تو کیستی

ای نا بکار زاده کنده که در مجلس امیر باعراض اهل بیت او

تعرض کنی ، باز متنبی جواب نداد و انشاد کرد .

سيعلم الجمع ممن ضم مجلسنا باتی خیر من تسعی به القدم

( این شعر در دیوان متنبی نیست فقط در این روایت ذکر کرده اند )

انا الذي نظر الاعمى الي ادبي واسمعت كلماتي من به صمم

این اشعار ابوفراس را بیشتر متغیر ساخت و گفت این معنی

را از عمر و ابن عروه بن عبد دزدیده انجا که میگوید .

اوضحت من طرق الاداب ما شكت لك كاه علوم اندهرنا و انظرت اغرابا و ابداعا

متي فتحت با عجا ز خصصت به <sup>بهر حال جامع للعلمي</sup> و الصم ابصارا و اسما عا

وقتی رسید باین شعر .

الخيل والليل والبيداء يعرفني والحرب والضرب والقرطاس والقلم

ابوفراس گفت دیگر چه باقی گذاشتی برای امیر در حالی که

خود را بشجاعت و فصاحت و ریاست و سباحت و صف کردی

خود را مدح میکنی و جوائز امیر را میگیری آیا ندزددیده این

معنی را از هینر ابن اسود نخعی انجا که میگوید .

اعاذتني لكم مهمه قد قطعته  
 انابن الفلاوالطعن والضرب والسرى  
 اليف وحوش ساكنا غير هائب  
 وجود المذاكي والقنا والقواضب (١)  
 متنبى خواند :

و ما انتفاع اخى الدنيا بناظرة  
 ابوفر اس كفت اين را نيزاز معقل عجلي دزديده كه ميگويد :  
 اذالم اميز بين نور وظلمة  
 بعينى فالعينان زور و باطل  
 و محمد ابن احمد بن ابى مره مكي ميگويد :

( بهتر اين بود ابوفر اس بگويد كه اين معاني را از عنتره  
 ابن شداد جاهلي سرقت کرده كه در قصيده خود كه نعمان ابن  
 منذر را تهديد ميكند در جمله ميگويد :

والخيل تشهد لي اني اكفكفها  
 لي النفوس وللطير اللجوم وولله  
 موحش العظام وللخيالة السلب  
 مازلت التي صدور الخيل منذ فقام  
 فاعلمى لو كان في اجفانهم نظروا  
 والنقع يوم طراد الخيل يشهد لي  
 و در اين قصيده است كه ميگويد .

ان كنت تعلم يا نعمان ان يدي  
 اليوم تعلم يا نعمان اي فتى  
 فتى يخوض غبار الحرب مبتسما  
 ان سل صارمه سلت مضاربه  
 قصيدة عنك فا لايام تنقلب  
 يلقي اخاك الذي قد غره العصب  
 و ينشئ و سنان الرمح مختضب  
 واشرق الجوو انشقت له الحجب

اذا المرء لم يدرك بعينها ما يرى      اذن فما الفرق بين العمى والبصر  
 در این وقت سیف الدوله از کثرت مناقشه و زیادتى دعاوى  
 متنبی متغیر شد و دواتی را که دسترس او بود بسوی او پرتاب  
 کرد متنبی بالفور گفت :

ان كان سرکم ماقال حاسدنا      فما لجرح اذا ارضاكم المر  
 ابو فراس گفت اینرا نیز از بشار دزدیده که میگوید :  
 اذا رضيتم بان نخفي وسرکم      قول الوشاة فلا شكوي ولا ضجر  
 و هم چنین ابن رومی گفته :

اذا ما الفجائع اكسبني      رذاك فما الدهر با الفاجع  
 سیف الدوله را از شعر اخیر متنبی خوش آمد و دیگر اعتنائی  
 بای فراس نکرد و متنبی را بخود نزدیک ساخت و سر او را بوسه  
 داد و هزار دینار باو جایزه کرد و پس از آنکه هزار دینار دیگر

بان مزید ساخت متنبی گفت *زمان جامع علوم انسانی*  
 جاءت دنا نيرك محتومة      عاجلة الفا على الف  
 اشبهها فملك فسى فيلق      قلبته صفاً على صف

باری آنچه عموم مورخین نوشته اند متنبی بحال کدورت  
 از خدمت سیف الدوله بطرف شامات حرکت کرده و آنچه از اشعار  
 او استنباط میشود کدورتی در بین نبوده بلکه ملات طول معاشرت  
 موجب مفارقت گردیده زیرا که بعد از قضایای سابقه در سنه (۳۴۵)  
 در همان حلب تصیده برای سیف الدوله لفته که آخرین قصیده

ایست که در حلب گفته است و در آن تعرض بقسم بطریق و ذکر فتح سیف الدوله میکند و مطلقاً بوی کدورتی و رنجشی از آن استشمام نمیشود مطلع قصیده این است .

عقبی الیمین عالی ملقی الوغی ندمر ماذا یزیدک فی اقدامک القسر  
و نیز اورا قصیده ایست که در سنه ( ۳۵۱ ) پنج سال بعد بعد از مفارقت از خدمت سیف الدوله از کوفه در جواب هدایایی که سیف الدوله برایش فرستاده گفته و بحلب فرستاده مطلع آن این است .

والنأ کلنا جو یا رسول انا اهوی و قابک المبتول

تا اینکه در موقع مدح میگوید

کلمات رحبت بنا الارض قلنا حلب قصدنا و انت السیبل  
و المسمون بالامیر کثیر والامیر الذی به المأمول  
الذی زلت عنه شرقاً و غرباً و نداه مقابلی لا بزول

تا اینکه میگوید .

لیس الاک یا علی همام سیفه دون عرضه مسلول  
( سزاوار بود الایاک بگوید ولی در شعر ضمیر متصل بجای

منفصل استعمال میشود )

و نیز در سنه ۳۵۲ اورا قصیده ایست که در مرثیه خواهر سیف الدوله گفته و ذکر خواهد شد باری متنبی در سنه ( ۳۴۶ ) از خدمت سیف الدوله رهسپار دمشق گردید حاکم شامات در این

وقت از طرف کافور ابی المسک اخشیدی نایب السلطنه مصر یکنفر  
 یهودی معروف بابن ملک بود از متنبی التماس مدح کرد متنبی  
 نپذیرفت این مسئله اسباب کدورت ابن ملک شد و مبنای کدورت  
 خاطر کافور را او تهیه کرد بعد از چند روز کافور از ورود متنبی  
 بدمشق آگاهی یافت شرحی بابن ملک نوشت که متنبی را بمصر  
 کسب دارد ابن ملک در جواب نوشت متنبی میگوید من مدح بنده  
 زخریدی را نخواهم گفت و اگر بمصر بیدم فقط برای مدح  
 ابن اخشید اقا و اقازاده کافور خواهد بود باری متنبی با رنجش خاطر  
 حاکم شامات بیشتر از این نتوانست در دمشق توقف کند و بطرف  
 رمله حرکت کرد حاکم رمله در این وقت امیر ابو محمد حسن  
 ابن عبدالله طنج پسر عم ابی بکر طنج معروف باخشید و حاکم سابق مصر  
 و مولای کافور بود ( بهمین مناسبت کافور را اخشیدی لقب داده بودند )  
 حسن برای متنبی هدایای نفیسه و اسب و شمشیر و خلعت فرستاد  
 و تقاضای مدح نمود محمد ابن قاسم معروف بابن صوفی میگوید  
 امیر ابو محمد مرابط طلب متنبی فرستاد بیالخانه که منزل او بود وارد  
 شده گفتم امیر تو را منتظر است از آمدن ابا کرد و گفت امیر  
 از من شعر میخواهد و من تاکنون چیزی نگفته ام من اصرار بر حرکت  
 کردم گفت پس کمی توقف کن و بحجره دیگری داخل شد و  
 بقدر آنکه یکقصیده را بنویسد بیشتر طول نکشید که بیرون آمد و  
 قصیده را که در چند نسخه گفته بود در دست داشت پس بخدمت

امیر رفتیم و امیر با کمال ای صبری منتظر بود پس برخاست  
و متنبی را در رفیع ترین محل نشاند و متنبی قصیده که  
مطلع آن این است

انالائمی ان كنت وقت اللوائم عابت بما بی بین تلك المعالم

انشاد کرد و نیز ابن صویفی روایت کرده در شب های  
رمضان هر شب امیر از متنبی تقاضا میکرد که قصیده در مدح  
طاهر ابن الحسین العلوی که از سادات محترم رمله بود بگوید  
و متنبی اعتذار میجست که من جز امیر دیگری را در سفر  
رمله قصد نکرده ام و دیگری را مدح نخواهر گفت تا اینکه  
شبی باو گفت این شخص محترم خیلی ارزشمند قصیده تو است  
و من مصمم بودم از تو تقاضای قصیده دیگر برای خودم بنام  
حالا قصیده ثانوی مرا در مدح طاهر قرار ده و یکصد دینار هم  
صله ارا ضمانت دارم متنبی قبول کرد روز دیگر من و مطلبی  
نزد متنبی رفتیم و باتفاق او بمنزل طاهر وارد شدیم طاهر او را  
استقبال کرد بجای خود بر سریر نشاند و خود در پیش روی  
او قرار گرفت پس متنبی قصیده را انشاد کرد و گویا تاریخ  
نشان ندهد که شاعری مدح سرائی کند در حالتیکه بر سریر  
تکیه زند و مدوحی مدح بشنود در حالتیکه جلو شاعر نشسته  
باشد مطلع قصیده مزبوره که از بهترین مطلع شمرده شده این است  
اعید و اصباحی فوعند الکواعب وردوارقادی فو لخط الحباب

فان نهاري لیسما مدلهما      علی مقامه من فقدکم فی غیاهب  
 فیالیت مابیننی و بین احتی      من البعد مابیننی و بین المصائب  
 و بهترین ابیات این قصیده این بیت است که مثل سایر شده .  
 و لوقلم القیت فی شق راسه      من السقم ماغیرت فی خط کاتب  
 و نیکوتر مدیحه این قصیده این دو شعر است .  
 و ابهرایات التها می انه      ابوک واجدی مالکم من مناقب  
 فحییت خیرابن لخیراب بها      لاشرف حی من لوی ابن غالب (۱)  
 باری همینقدر که کافور مطلع شد منتبی در رمله است گفت ایا  
 بر رمله می آید و بمصر در نزد من نمی آید پس رسولی نزد امیر  
 ابو محمد فرستاد و منتبی را طاب کرد و منتبی نیز اطاعت کرده بمصر وارد شد اما شرح  
 حال مصر در این وقت چنین بود که امیر محمد بن طغج حیف  
 معروف باخشید از اولاد ملوک فرغانه که حکومت مصر را داشت  
 فوت شده و از او دو پسر باقی مانده بود بزرگتر ابوالقاسم ابو جوز  
 یعنی محمود و کوچکتر ابوالحسن علی نامیده میشدند محمد ابن طغج  
 را اسباب سلطنت از هر جهت جمع بود بقسمنی که لشکر او را  
 چارصد هزار نوشته اند و هشت هزار نفر غلام زر خرید داشت  
 که از جمله کافور و از جمله فاتک بود و تختی از طلا داشت  
 که انرا اخشید می گفتند بقیه دارد ( میرزا رضای نائینی )

(۱) باین شعر ایراداتی واود آورده و منتبی را تکفیر کرده  
 اند و جوابائی نیز از ان داده شده که شرح ان در قسمت دوم  
 می آید و حکمیت خواهد شد .